**درک وارونه بعضی از کاربرد "کار لازم" مارکس**

مارکس در کاپیتال بارها از کار لازم به شکل عام استفاده کرده است که منظورش کل کار انجام پذیرفته در کالا بوده است و نه فقط بخش "کار لازم" که در کاربرد دو بخش کار، "کار لازم" و "کار اضافی" باشد. در کاربرد دوم مارکس به شکل مشخص یا خاص "کار لازم" را به همراه "کار اضافی" ارائه داده است، که در این مورد هم فقط برای توضیح مشخص یا خاص موضوع بحث که کارگر "کار لازم" را به بیانی بخش پرداخت شده نیروی کار خود می داند و "کار اضافی" را بخش پرداخت نشده کاری که منجر به ارزش اضافی برای سرمایه دار می شود.

با رجوع به نمونه هایی کاربرد عام "کار لازم" را از فصل یکم و فصل هفتم کتاب سرمایه مارکس ارائه می دهم.

**"** نسبت ارزش یک کالا به ارزش هر کالای دیگر مثل نسبت زمان کار لازم برای تولید آنست به زمان کار لازم برای تولید کالای دیگر. «**کالاها**، بمنزله ارزش‌مبادله، چیزی جز کمیت‌های معینى از زمان کار انعقاد یافته  نیستند.»**"**

[فصل ١- کالا - ١ (kapitalfarsi.com)](https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-1.htm)

با کمی دقت در می یابیم اینجا کاربرد "**کارلازم**" کلیت کاری ست که **زمان کار انعقاد یافته** که کالا یا کالا ها را می سازد، یکی بیان شده است. در این نمونه به وضوع نمایان است که مارکس می گوید ارزش یک کالا در قیاس با کالای دیگر به نسبت زمان کاری ربط دارد که در آنها انعقاد یافته است.

**"** بنابراین اگر زمان کار لازم برای تولید کالائى ثابت بماند ارزش آن نیز ثابت خواهد ماند.**"**

[فصل ١- کالا - ١ (kapitalfarsi.com)](https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-1.htm)

در بسط اینکه چرا این "کار لازم" آن "کار لازم" بهمراه "کار اضافی" نیست، قدری توضیح بیشتری می دهم. اگر بخواهیم به عنوان مثال "کار لازم" را همان کار لازم به همراه کار اضافی قلمداد کنیم دیگر نمونه ارائه شده بالا مصداق صحیحی نخواهد داشت زیرا مورد نقض آن در این توضیح نهفته است که کار لازم می تواند در کالایی ثابت باشد و آما ارزش اضافی آن کم یا زیاد شود که ارزش آنرا تغییر می دهد که می شود نقض دو نمونه بالا. پس کار لازم در نمونه بالا تنها زمانی صحت دارد که کلیت نیروی کار مصروف شده در آن را در خود داشته باشد.

نمونه های دیگر برای غور و تفحص بیشتر خوانندگان، که در همه آنها مارکس شکل عام "کار لازم" که کلیت کار را در بر می گیرد را مد نظر داشته:

**"**بطور کلى مى‌توان چنین گفت که هر چه بارآوری کار بالاتر باشد زمان کار لازم برای تولید یک کالا کمتر، حجم کار متبلور در آن کمتر، و ارزش آن کمتر است.

برعکس، هر چه بارآوری کار پائین‌تر باشد زمان کار لازم برای تولید یک کالا بیشتر، و ارزش آن بیشتر است.

 **بنابراین** ارزش هر کالا به نسبت مستقیم کمیت کار مادیت یافته در آن و به نسبت معکوس بارآوری آن کار تغییر مى‌کند.**"**

[فصل ١- کالا - ١ (kapitalfarsi.com)](https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-1.htm)

در نقل قول آخر که دنباله استدلال نمونه های بالاتر خود است توجه کنیم می بینیم کالا در یک کلیّت منظور است، "ارزش هر کالا به نسبت مستقیم کمّیت کار مادیت یافته در آن" است. اینجا "کمیّت کار" رمز گشای این کلیّت است.

به نمونه های دیگر که از بخش فصل هفتم از مبحث پروسه ارزش افزایی نقل قول می کنم، که دنباله نمونه های استفاده "کار لازم" در مفهوم عام آن که در بر دارنده کلیت نیروی کار مصروف شده در کالا می باشد است و نه یک بخش از آن و آنچه که ما کار لازم و کار اضافه می دانیم:

**"** مثلا ۱۰ شیلینگ. در قالب این قیمت، کار لازم برای تولید پنبه بر حسب کار متوسط اجتماعى بیان شده است.

زمان کار لازم برای تولید پنبه، یعنی ماده خام نخ، بخشى از کار لازم برای تولید نخ است، و بنابراین در نخ جایگزین مى‌باشد. همین نکته در مورد **کار متجسم** در دوک که بدون استهلاک آن پنبه نمى‌تواند ریسیده شود نیز صادق است.۱۱

لذا در تعیین ارزش نخ، یعنی در تعیین زمان کار لازم برای تولید آن، همه پروسه‌های خاصى که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف انجام گرفته‌اند، و نخست برای تولید پنبه و بخش اسقاط شدۀ دوک و سپس بهمراه پنبه و دوک برای ریسیدن نخ لازم بوده‌اند را مى‌توان بمنزله فازهای مختلف و متوالى یک پروسه کار معین در نظر گرفت. **کل کار** جایگزین در نخ کار قبلی [یا ماضی] است، و اهمیتى ندارد که **کار صرف شده** در تولید عناصر متشکله آن ماضی‌تر از **کار صرف شده** در پروسه نهائیش یعنى ریسندگى باشد.**"**

[فصل٧- پروسه کار و پروسه ارزش‌افزائی- ١ (kapitalfarsi.com)](https://www.kapitalfarsi.com/f07/f07-1.htm)

اگر در بخش دوم نقل قول بالا دقت کنیم و استدلال را دنبال کنیم می بینیم که کار لازم در هر دو موردش برابر با **کار متجسم** اینجا همانند در دوک گرفته شده است. در بخش سوم نمونه بالا با توجه به کل استدلال می بینیم **کار لازم** در ادامه استدلال به **کل کار جایگزین** تغییر بیان یافته است، و در دنباله کار لازم به کار صرف شده تغییر بیان یافته است که یگانگی مفهومی آنرا می رساند. پایان بحث کار لازم به مفهوم کار عام یا کلیّت کار تجسم یافته در کالا.

در اینجا بد نیست به این مهم بپردازم که وقتی به کالایی نظاره می کنیم دو چیز در آن یافت می شود ارزش استفاده و ارزش مبادله. ارزش مبادله موجودیتی جداگانه از ارزش استفاده نیست زیرا ارزش استفاده حامل ارزش مبادله ایی در خد است پس مس تواتنیم بگوییم ارزش استفاده همان ارزش مبادله می باشد آما در تفسیر مفهومی می توان ارزش را از ارزش استفاده تجرید نمو و بیان ارزشی آنرا با زمان کار مجرد در آن سنجید و وقتی به پروسه تولید می نگریم نیروی کار را در پروسه ایجاد ارزش و ارزش اضافی می بینیم. و همانطوریکه مارکس می گوید اگر پروسه تولید تا حد دریافت دستمزد کارگر باقی بماند ارزش کالا می شود ارزشی که آن زمان مصروف شده در کالا و کار لازم در آن برابر با ارزش کل کالاست، آما اگر بیش از ساعتی کار کند که دریافتی بابتش ندارد ارزش بیشتری می آفریند که ارزش اضافی می نامیم، و ارزش کالا اینجا می شود ارزش کار لازم باضافه ارزش اضافی. به عنوان مثال برای ساختن یک کفش فرضا شما به 12 ساعت صرف نیروی کار نیاز دارید. حالا اگر شما در حدود دستمزد که برابر با 6 ساعت کار است، که آنرا "کار لازم" می نامیم، برای تکمیل کفش شما نیاز به دو روز کاری دارید که صرف تکمیل کار یا کفش نمایید. و در انتها ارزش کفش می شود برابر با دو روز کار لازم که برابر با 12 ساعت می باشد. آما زمانیکه کار شما همراه با استثمار شماست، روز کار شما به جای شش ساعت به 12 ساعت تغییر می کند، که می شود 6 ساعت کار لازم به اضافه 6 ساعت کار اضافی، که می شود تکمیل کفش در یک روز کار 12 ساعته.

" اکنون اگر پروسه ایجاد ارزش را با پروسه ارزش‌افزائی [یا  تولید ارزش اضافه] مقایسه کنیم مى‌بینیم که پروسه دوم چیزی جز ادامه پروسه اول در ورای نقطه معینى نیست. اگر پروسه تولید در ورای نقطه‌ای که در آن ارزشِ پرداخت شده بابت قوه کار با ارزشى دقیقا معادل خود سر بسر مى‌شود ادامه نیابد، این صرفا پروسه ایجاد ارزش است، و اگر ادامه بیابد پروسه ارزش‌افزائی."

[فصل٧- پروسه کار و پروسه ارزش‌افزائی- ١ (kapitalfarsi.com)](https://www.kapitalfarsi.com/f07/f07-1.htm)

اهمیت نمونه بالا پیوند ارزش و ارزش اضافی ست که مارکس می گوید " که پروسه دوم چیزی جز ادامه پروسه اول در ورای نقطه معینى نیست" چیزی که کالا را قابل مبادله می کند ارزش یا ارزش مبادله ایی آنست. اینجا ما نمی توانیم توضیح پروسه تولید روند ایجاد ارزش اضافی را برای بیان ارزش در یک کلیّت ارزش مبادله بیان کنیم و در یک بیان موجز می گوییم ارزش کالا برابر است با ارزش مبادله ایی کالا که زمان کار مجرد انسانی آنرا ممکن گردانیده است.مثلا اگر بگوییم این کار لازم است که خاصیت مبادله در کالا را ایجاد می کند یا کار اضافی ست که خاصیت مبادله را ایجاد می کند تنها بیان ناقصی از کلیّتی کامل است که یا کار لازم به توان دو است و یا جمع دو ارزش کار لازم و کار اضافی ست که ارزش کالا یا ارزش مبادله ایی کالا نام می گیرد، که بیان عوامل پروسه تولید را در این قرینه غیر ضرور می نماید.

**دو کاربرد نادرست دیگر در مفهوم "کار لازم"** توسط بعضی از دوستان، با دو مثال کاربرد "کار لازم" در توضیح زمان کار اجتماعا لازم و مثال دومی کاربرد "کار لازم" برای تبری جستن از استثمار در جامعه کمونیستی.

در توضیح زمان کار اجتماعا لازم، همانطوریکه همگان واقف هستند مارکس در توضیح چگونگی بوجود آمدن ارزش اضافی، می گوید کار لازم آن بخش از کاریست که کارگران در مقابل انجام آن کار، دستمزد دریافت می دارند، و آن قسمت از کار که او انجام می دهد و در ازای آن دستمزدی دریافت نمی دارد، همانا کار اضافی ست که منشاء ارزش اضافی می باشد. اینجا کار لازم به همراه کار اضافی مطرح می باشد و برای توضیح این موضوع خاص می باشد و نه برای توضیح موارد دیگر همچون مفاهیم و مقوله های اقتصاد سیاسی دیگر.

زمان کار اجتماعا لازم؛ میانگین یا حد متوسط مجموعه زمان کاری ست که برای تولید تک کالایی صرف شده است. و به گفته مارکس : " هر تک کالا در اینجا صرفا نمونه متوسط **نوع** خود بحساب مى‌آید." به بیانی هر تک کالای متفاوتی برای بدست آمدن ارزش واقعیش تنها با قیاس کالاهای مشابه و میانگین زمانهای مصروف شده در آنها ارزش واقعی ش سنجیده می شوند. و وقتی همه تک کالاهای متفاوت زمان متوسط تولیدشان مشخص شد آن زمان است که ما می توانیم آنها را بر حسب نسبت زمان مصرف شده در آنها به شکل برابر به مبادله بپردازیم. به این، به اختصار می گوییم، زمان کار اجتماعا لازم کار مجرد انسانی در کالا.

با این توضیح می بینیم " کار لازم" که بخشی از توضیح مبحثی دیگر از مباحث مارکس در کاپیتال است ربطی به زمان کار اجتماعا لازم ندارد.

 در این مبحث یادآور می شوم که این درک وارنه بعضی دوستان در دو کار برد مارکس در "کار لازم" و کار لازم به شکل عام می باشد که توضیح مفصل آن در بالا داده شده است. این کاربرد دو گانه مارکس بنظرم منشاء گمراهی این دوستان بوده است.

در نمونه های پایین تعریف مارکس از زمان کار اجتماعا لازم ارائه شده است، که از ماخذی که من آنرا ور داشته ام مترجم آنرا کار لازم اجتماعی ترجمه کرده است و بجای زمان لغت مدت را انتخاب نموده که من در کل متن آنرا به زمان تغییر داده ام.

**"** زمان کار لازم اجتماعى مدت کاری است که تحت شرایط متعارف تولید در هر جامعه معین، و با درجه متوسط مهارت و فشردگىِِ معمول کار[13](https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-1.htm%22%20%5Cl%20%22_ftn13) در آن جامعه، برای تولید هر ارزش‌استفاده لازم است.

بنابراین آنچه مقدار ارزش هر ارزش‌استفاده را تعیین مى‌کند فقط و فقط مقدار کار یا زمان کار لازم اجتماعى برای تولید آنست.۹

 «کالاها، بمنزله ارزش‌مبادله، چیزی جز کمیت‌های معینى از زمان/مدت کار انعقاد یافته  نیستند.»

[فصل ١- کالا - ١ (kapitalfarsi.com)](https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-1.htm)

در نمونه ارائه شده پایین، چگونگی تجرید کارهای متفاوت به یک نوع کار که در موضوع زمان کار اجتماعا لازم نقش کلیدی داراست، ارائه شده است زیرا زمان کار اجتماعا لازم تنها از تجرید انواع کار به یک نوع کار، کار مجرد [یا انتزاعی] انسانى که بر حسب نسبت زمان کار تحقق یافته در کالاها برآورد می شود تنها می تواند به عنوان یک مفهوم وجود داشته باشد. همچنین وقتی از کار مجرد یا انتزاعی انسانی حرف می زنیم دیگر نه تنها از هر نوع کار خاص صحبت نمی کنیم که هیچ از اجزای آن کار ها هم همانند کار لازم و کار اضافی هم بالطبع حرفی به هیچوجه نمی تواند باشد.

**"**اگر از کالا ارزش استفادۀ آنرا منتزع کنیم، اجزای مادی و صوری که آن را تبدیل به ارزش‌استفاده مى‌کنند نیز منتزع می‌شوند. و آنگاه کالا دیگر میز، خانه، نخ، و یا فلان چیز مفید دیگر نخواهد بود؛ زیرا همه کیفیات محسوس آن زائل می‌شود این کالا دیگر محصول کار نجار، بنا، ریسنده و یا هیچ نوع کار معین تولیدی دیگری هم نیست. خصلت مفید بودن محصولات کار که زائل شد، خصلت مفید بودن انواع مختلف کاری که در آنها تجسم یافته است نیز زائل مى‌شود، و این بنوبه خود زائل شدن اشکال مشخص و متنوع کار را بدنبال دارد. این اشکال مختلف کار را دیگر نمى‌توان از یکدیگر تمیز داد، زیرا همه به یک نوع کار، به کار مجرد [یا انتزاعی] انسانى، تحویل شده‌اند.**"**

[فصل ١- کالا - ١ (kapitalfarsi.com)](https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-1.htm)

**استفاده نادرست دیگر از "کار لازم"** به مثابه فرمولی برای تبری جستن از استثمار در جامعه کمونیستی، از این لحاظ نادرست است که اساسا برای توضیح رفع استثمار در جامعه کمونیستی شما نمی توانید از توضیحی که مارکس برای توضیح ارزش اضافی یا استثمار زده است را مورد استفاده قرار دهید، زیرا در جامعه کمونیستی کاری که شما انجام می دهید متعلق به خود شما و بخشی دیگر در کمک به کلیت جامعه ایی است که شما عضوی از آن می باشید و دیگر مطرح نیست کار من چقدر به جامعه افزوده و کار دیگری چقدر، زیرا در چارچوب کاری معقول و انسانی بدون فشار روحی و روانی و فیزیکی وبه دور از خود بیگانگی دیگر از بخش کار لازم و کار اضافی که مربوط به جامعه سرمایه داری می باشد سخن گفتن بیهوده است و اینجا سخن از کار لازم و تعلق کاملش به شخص تولید کننده اش همچنین بحثی نادرست می باشد. هر چند درست است که هر کس می بایست در حدودی کاری که می نماید از آن خود بهره مند شود، و البته معیار اندازه گیری آن همانا همانند جامعه سرمایه داری زمانیست که شما در تولید اجتماعی به اختیار می گذارید.

آنچه جامعه کمونیستی می طلبد ساعت کار مشخصی از همه شهروندان است که توسط آن به نیازهای تمامی جامعه پاسخگو باشد، اینجا هم همه کاری که کارگر انجام می دهد مستقیما به او بر نمی گردد زیرا درصدی/ بخشی از آن برای جایگزینی استهلاک وسایل تولید و تعمیر و مواد اولیه و درصدی دیگر برای پیشرفت وسایل تولید و ماشین آلات و درصدی برای زمان کار افتادگی خود و درصدی برای کسانی که قادر به کار نیستند همانند معلولین، سالخوردگان، کودکان، بیماران فیزیکی و روحی و روانی و درمان... می بایست از همین طریق نیازهای خود را مرتفع نمایند. و درصدی برای بلایای طبیعی زمین لرزه، وبا و بیماری های مسری همگانی و درصدی کسانیکه در تولید مستقیم شرکت ندارند هم از این تولیدات استفاده نمایند. مثلا معلمان (تحصیل)، پرستاران، دکتر ها(درمان)، موسیقی دانان یا هنرمندان و همه کسانیکه مستقیما در تولیدات مادی نقشی ندارند می بایست از این امکانات بهره مند شوند و همانطوریکه شما از استعداد های آنها بهرمند می شوید، آنها هم از کار شما بهره مند می شوند.

آما همانطوریکه قبلا گفته ایم می توان **از کار لازم به مفهوم عام** **آن** همانند مارکس استفاده نمود آما نه در قرینه و مشتق کار لازم و کار اضافی.

**مارکس** در همین زمینه که تمام زمان کار صرف شده افراد نمی تواند به خود آنها تعلق بگیرد توضیح زیر را در **نقد برنامه گوتا** می دهدد:

**"** نخست، مقدارى براى جانشينى وسايل توليد مصرف شده.

دوم، بخش ديگر براى گسترش توليد.

سوم، صندوق ذخيره يا بيمه براى حوادث و نابسامانى هاى ناشى از بلاياى طبيعى و غيره.

اين مقادير كسر شده از «نتايج بى كم و كاست كار»، ضرورتى اقتصادى اند و مقدار آنها بر حسب وسايل و نيروهاى در دسترس و بخشى بر حسب محاسبات احتمالات انجام مى گيرند و به هيچ رو بر اساس عدالت و انصاف قابل محاسبه نيستند.
آنچه از كل محصولات توليدى باقى مى ماند بخشى است كه براى وسايل مصرفى در نظر گرفته مى شود.
پيش از توزيع اين مقدار بين افراد بايد موارد زير از آن كسر شود:

نخست، هزينه هاى عمومى ادارى كه به طور مستقيم به توليد تعلق ندارند.

اين مقدار از همان آغاز به نحو بسيار چشمگيرى از هزينه هاى ادارى در جامعۀ كنونى كمتر خواهد بود و به نسبت تكامل جامعۀ نوين، كمتر خواهد شد.

دوم، مقاديرى كه براى ارضاى نيازهاى عمومى مانند مدرسه، خدمات بهداشتى و درمانى و غيره در نظر گرفته مى شود.
از همان آغاز اين بخش به نحو چشمگيرى در مقايسه با جامعۀ كنونى رشد مى كند و به نسبت تكامل جامعۀ نوين افزايش مى يابد.
سوم، ذخيره براى كسانى كه قادر به كار نيستند و غيره، به طور خلاصه براى تأمين آنچه امروزه به طور رسمى امداد به بى چيزان ناميده مى شود.

تنها اكنون [پس از كسر مقادير ذكر شده در بالا] مى توانيم به «توزيعى» برسيم كه برنامه، تحت تأثير بينش لاسالى، به نحوى تنگ نظرانه تنها آن را ملاحظه مى كند، يعنى آن بخش از وسايل مصرفى كه بين مولدان جداگانۀ جامعۀ تعاونى تقسيم مى شود.**"**

**حسین جوینده**

15 آذر 1402 دسامبر 06 2023

**دنباله متن نقد برنامه گوتا که برای طولانی نشدن نوشته بالا در ادامه برای علاقه مندان ارائه می دهم:**

«نتايج بى كم و كاست كار»، يواشكى و پنهانى به نتايج «كاهش يافته» بدل شد هرچند چيزى كه از مولد به عنوان فرد خصوصى كسر مى شود، به طور مستقيم يا غير مستقيم به عنوان عضو جامعه به او برمى گردد.

همان گونه كه عبارت «نتايج بى كم و كاست كار» ناپديد شد، اكنون عبارت «نتايج كار» به طور كلى نيز از بين مى رود.
در جامعه تعاونى مبتنى بر مالكيت عمومى وسايل توليد، مولدان، محصولات خود را مبادله نمى كنند؛ همان گونه كه كار مصرف شده در محصولات به صورت ارزش اين محصولات، به صورت كيفيتى عينى در آنها ظاهر نمى شود. زيرا در اينجا [جامعۀ تعاونى مبتنى بر مالكيت عمومى وسايل توليد]، بر خلاف جامعۀ سرمايه دارى، كار فردى ديگر نه به شكل غير مستقيم، بلكه به صورت مستقيم همچون مؤلفه اى از كل كار وجود دارد. «نتايج كار» كه حتى امروزه به خاطر ابهامش قابل اعتراض است در جامعۀ آينده به طور كلى معنى خود را از دست مى دهد.

آنچه در اينجا با آن سر و كار داريم جامعۀ كمونيستى اى كه بر شالوده هاى خود تكامل يافته باشد نيست، بلكه به عكس، جامعه اى است كه تازه از جامعۀ سرمايه دارى سر بر مى آورد؛ جامعه اى كه از هر لحاظ، اقتصادى، اخلاقى و فكرى، هنوز علايم زاده شدن از زهدان جامعۀ كهن را با خود دارد. در نتيجه فرد مولد از جامعه – پس از كسر موارد ياد شده – همان چيزى را دريافت مى كند كه به جامعه داده است. آن چيزى را كه به صورت مقدارى كار به جامعه داده است. مثلا روزانۀ كار اجتماعى شامل مجموع ساعات كار فردى است، و زمان كار فردى فرد مولد، ميزان شركت او در اين كار كلى يا سهم او در آن است. او گواهى نامه اى از جامعه دريافت مى كند كه نشان مى دهد فلان مقدار كار (پس از كسر مواردى از كارش براى صندوق عمومى) انجام داده است و با اين گواهى نامه از انبار اجتماعى وسايل مصرفى، به اندازۀ كارش، محصول دريافت مى كند. همان مقدار كارى را كه به شكلى به جامعه داده است در شكل ديگر [از جامعه] دريافت مى كند.

در اينجا، تا آنجا كه به مبادلۀ ارزش هاى برابر مربوط مى شود، آشكارا همان اصلى حاكم است كه مبادلۀ بين كالاها را تنظيم مى كند. [اما] محتوا و شكل اين مبادله عوض شده اند، زيرا در شرايط تغيير يافته هيچ كس نمى تواند چيزى غير از كارش را بدهد و از سوى ديگر بدين علت كه هيچ چيز غير از وسايل مصرف نمى تواند به مالكيت فردى درآيد. اما تا آنجا كه به توزيع وسايل مصرفى بين افراد مولد مربوط مى شود، همان اصلى حاكم است كه در مبادلۀ كالاهاى هم ارز حاكم بود: مقدار معينى كار در يك شكل با همان مقدار كار در شكل ديگر مبادله مى شود.

بنابراين حق برابر در اينجا هنوز به لحاظ اصولى، حق بورژوائى است، گرچه اصل و عمل، ديگر شاخ به شاخ نيستند در حالى كه در مبادلۀ كالاها، مبادلۀ ارزش هاى يكسان تنها به طور متوسط صادق است و نه در موارد انفرادى و جداگانه.
به رغم اين پيشرفت، اين حق برابر هنوز پيوسته محدوديت بورژوائى را با خود حمل مى كند. حق مولدان متناسب كارى است كه عرضه مى كنند، برابرى در اين واقعيت مستتر است كه اندازه گيرى با معيار يكسانى يعنى كار صورت مى گيرد. اما يك آدم به لحاظ جسمى يا ذهنى از ديگرى برتر است و در نتيجه در زمان يكسانى كار بيشترى مى تواند عرضه كند يا زمان بيشترى به كار بپردازد؛ و كار براى اينكه به عنوان مقياس در نظر گرفته شود بايد بر حسب زمان يا شدت تعريف شود وگرنه معيارى براى اندازه گيرى نيست. اين حق برابر، حقى نابرابر براى كار نابرابر است. اين حق هيچ تفاوت طبقاتى را به رسميت نمى شناسد چون هركس كارگرى مانند ديگرى است؛ اما تلويحا استعدادهاى نابرابر و بنابراين ظرفيت توليدى كارگر را به عنوان امتيازهاى طبيعى مى پذيرد. پس، اين حق، در محتواى خود، حق نابرابرى است مانند هر حقى. حق، بنا بر طبيعت خود تنها مى تواند كاربست معيارى يكسان باشد؛ اما افراد ِ نابرابر (و افراد اگر نابرابر نبودند افراد متمايزى به حساب نمى آمدند) تنها تا آنجا با معيار يكسانى قابل اندازه گيرى اند كه از زاوىۀ ديد يكسانى نگريسته شوند، تنها از يك جنبۀ معين در نظر گرفته شوند، مثلا در مورد كنونى تنها به عنوان كارگر ملاحظه گردند و چيز بيشترى در آنها مورد توجه قرار نگيرد، هر چيز ديگرى ناديده گرفته شود. افزون بر اين، يك كارگر ازدواج كرده، ديگرى نه؛ يكى فرزندان بيشترى از ديگرى دارد و غيره و غيره. بدين سان با بازده يكسان كار و بنابراين سهم يكسانى از ذخيرۀ منابع مصرفى، يك كارگر در واقع بيش از ديگرى دريافت خواهد داشت، يكى غنى تر از ديگرى خواهد بود و غيره. براى احتراز از همۀ اينها، حق بايد نه برابر بلكه نابرابر باشد.

اما اين كمبودها در فاز نخست جامعۀ كمونيستى، هنگامى كه اين جامعه تازه پس از دردهاى طولانى زايمان از شكم جامعۀ سرمايه دارى سر برآورده، اجتناب ناپذيرند. حق هرگز نمى تواند بالاتر از ساختار اقتصادى جامعه و تكامل فرهنگى اى كه مشروط به آن ساختار است، باشد.

در فاز بالاتر جامعۀ كمونيستى، پس از ناپديد شدن تبعيت برده ساز فرد از تقسيم كار و همراه با آن تضاد بين كار ذهنى و كار بدنى؛ پس از تبديل شدن كار از صرفا وسيله اى براى زندگى به نياز اصلى زندگى؛ پس از افزايش نيروهاى مولد همراه با تكامل همه جانبۀ فرد و فوران همۀ چشمه هاى ثروت تعاونى، آرى تنها در آن زمان مى توان از افق تنگ حق بورژوائى در تماميت آن فراگذشت و جامعه خواهد توانست بر پرچم خود چنين نقش كند: از هركس برحسب توانائى اش و به هركس برحسب نيازهايش!**" مارکس، نقد برنامه گوتا**

**باز هم کلامی دیگر در انتها، زمانیکه در حال نوشتن این متن بودم بمباران غزه توسط جنایتکاران اسراییلی در حال ادامه است. "کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل: خطر «جنایات شنیع» در غزه افزایش یافته است؛ تعداد کشته های جنگ به بیش از شانزده هزار نفر رسیده است، اسرائیل می گوید شهر خان یونس را محاصره کرده؛ مردم به سمت رفح و مرز مصر می گریزند؛ نتانیاهو گفته است فعلا امکان آزادی گروگان های بیشتر وجود ندارد، بیمارستان ناصر در خان یونس مملو از کشته هاست."**

**قلب انسان از این همه شقاوت بدرد می آید و بشریت متمدن با چشمان ناباورانه هر روزه در طول این دو ماه به این فجایع غم انگیز که بر توده های فلسطینی می گذرد نظاره گر خشمگین و غمگین آنند. این فجایع زمانی دردناکتر است که همه دولتهای به اصطلاح متمدن اروپایی و آمریکایی نظاره گر بی تفاوت و همراه جنایتکارانه اسراییلی می باشند.**

**در این فجایع، هزار و یک فکر به مغز آدمی خطور می کند، یکی از آن همه اینکه، چرا برای جنایتکاران اسراییلی هیچ رحم و شفقتی برای جان کودکان و زنان و ... و به بیانی برای غیر نظامیان فلسطینی موجود نیست.**

**آیا انسانیت می تواند دچار تبعیض در نگرش در ارزش جان انسانها شود؟ جواب روشن است یک نه قاطع است که تبعیضی مابین جان انسانها نمی بایست موجود باشد. زمانی که قتل انسانهای غیر نظامی طی چند ساعت توسط حماس که از جنس نتانیاهو و دولت و حزبش و راستگرایان و آدمخواران اسراییلی ست اتفاق افتاد قلبم درد گرفت و این عمل را بی هیچ شبهه ایی محکوم کردم. آما بعد که نوبت اسراییل در کشتار توده های بی دفاع رسید چنان از این وحشیگری در بهت قرار گرفتم که تنها این نوع قتل عام را فقط از طریق داستانها تداعی چنگیز خان مغول و آتیلای خونخوار و هیتلر را به ذهنم متبادر کرد. در قرن 21 هنوز وحشیگری در قتل عام دوران قرون وسطا چه زنده و پویا در هیئت این حیوانات درنده خو انسان نما هنوز زنده استوار و زنده است البته زمانی که مجال ظهور یابند.**

**این وحشت بیشتر در من برای آینده زمین بیشتر شد که جنگ اتمی هم با این وحشیگری ها برایم محتملتر گشته است.**

**بشریت متمدن می بایست دست در دست هم در جهت چاره باشد تا جلوی فاجعه بزرگتر را بگیرد و راه هم از اعتراض همگانی از همین جنایت عیان کشتار غیر نظامیان فلسطینی و مقابله علیه جنگ طلبان اسراییلی می گذرد.**

**به امید صلح و سوسیالیسم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**نکاتی در مورد دنباله بحث و جوابیه سهراب در مورد کار اجتماعا لازم**

در ارائه دو فرمول کالا پول کالا و فرمول پول کالا پول، باید توجه داشت، که مبادله کالایی ساده و مبادله سرمایه ایی تنها اشاره به دو دوره متفاوت نیست، همچنین توضیح رابطه ایی هست که پول در نقش پول و پول در نقش سرمایه ایفا می کند. این پول نقش دوگانه خود را در سیستم سرمایه داری ادامه می دهد. ما به عنوان کارگران در یک رابطه پول به عنوان سرمایه قرار می گیریم که به ازای پول نیروی کار خود را می فروشیم و برای سرمایه دار این نیروی کار تولید ارزش اضافی می کند آما پول که در دست ما کارگران قرار می گیرد دیگر رابطه پول کالا پول را بازی نمی کند بلکه تنها وسیله ایست که توسط آن کالا های مورد نیازمان خریداری می شود. در کالا پول کالا ما با کالایمان و تبدیلش به پول نیازمان را برطرف می کردیم اکنون با فروش نیروکارمان به عنوان کالا پولی بدست می آوریم که دوباره کالایی بخریم. بنظرم شما نقش پول را فقط به عنوان سرمایه در سیستم سرمایه داری در نظر گرفتید و نقش دیگر پول را به عنوان میزان ارزش و وسیله بودنش و پول به عنوان پول بودن را از یاد برده اید.

آما بحث مبادله برابرها فراتر از حوزه ماقبل سرمایه داریست، مبادله برابرها اصلی مهم مارکسیستی در اختلاف یا تضاد با اکثر اقتصادانان بورژوایی ست که آنها این اصل مبادله برابرها را که کالاها تنها با ارزش برابر با هم مبادله می شوند را انکار می کنند می باشد. چون اگر این اصل را بپذیرند باید بپذیرند چیزی و یا عامل مشترکی بین این کالاهاست که با توسل به آن می توان این مبادله برابر را به انجام رسانید که می دانیم از جانب ما مارکسیستها، قبل از هر چیز ارزش زاییده از کار مجرد انسانی ست که اینجا با روش تجرید کار که آن عامل برابر سازنده مبادله، که همانا کمیت زمانی برابر نیروی کار مجرد و اجتماعا لازم انعقاد یافته در کالاهاست که این مهم را تسهیل می نماید، به سراغش می رویم. اقتصادانان بورژوایی قریب به اتفاق بر آنند که در گردش هست که آن ارزش اضافه(نه ارزش اضافی) یا سود بدست می آید و نه ارزشی که در کمیت زمانی برابر نیروی کار مجرد و اجتماعا لازم انعقاد یافته در کالا. برای شاهد این مبحث به مارکس شما را رجوع می دهم :

بنابراین اگر در مورد ارزش استفادۀ کالاهای مورد مبادله شاید بتوان گفت که خریدار و فروشنده هر دو نفع مى‌برند، در مورد ارزش مبادلۀ آنها  چنین چیزی نمى‌توان گفت، بلکه باید گفت «آنجا که پای تساوی در میان است نفعى در کار نیست».۵  درست است، کالاها مى‌توانند به قیمت‌هائى که بر ارزش‌هایشان منطبق نیستند فروخته شوند، اما این عدم انطباق را باید زیر پا گذاشته شدن قوانین حاکم بر مبادله کالاها دید***.۶ مبادله کالاها در حالت ناب آن عبارت از مبادله ارزش‌های برابر است***، و لذا شیوه‌ای برای افزایش ارزش نیست.۷

<https://www.kapitalfarsi.com/f05/f05.htm>

اگر آنچه مبادله مى‌شود عبارت از کالاهای، یا کالاها و پولِ، ***دارای ارزش مبادلۀ برابرند، و در نتیجه ارزش‌های برابر*** هستند که با یکدیگر مبادله مى‌شوند، روشن است که هیچکس ارزشى بیش از آنچه در گردش انداخته از آن بیرون نمى‌کشد. ***در حوزه گردش ارزش اضافه‌ای ایجاد نمى‌شود.*** وقوع پروسه گردش در شکل ناب آن مستلزم مبادله ارزش‌های برابر است. اما در عالم واقع پروسه‌ها بشکل ناب‌ خود وقوع نمی‌یابند. پس حال فرض کنیم ارزش‌های نابرابر با یکدیگر مبادله شوند. <https://www.kapitalfarsi.com/f05/f05.htm>

***تبدیل شدن پول به سرمایه را باید براساس قوانین ذاتى و درونى مبادله کالاها توضیح داد، بنا را هم باید بر مبادله ارزش‌های برابر گذاشت***.۲۴ صاحب پول، که هنوز سرمایه‌داری است بشکل کرم، باید کالاهایش را مطابق ارزش آنها بخرد، مطابق ارزش آنها بفروشد، و با اینهمه در انتهای پروسه پول بیشتری از آنچه در ابتدا در گردش انداخته است از آن بیرون بکشد. خروجش از پیله و ظهورش بشکل پروانه [ی صاحب سرمایه] باید، و در عین حال نباید، در حوزه گردش رخ دهد. مفروضات مساله اینهاست. حالاینجا رودِس، اینجا بپر! <https://www.kapitalfarsi.com/f05/f05.htm>

در دنباله بحثتان روشن کردید که کار اجتماعا" لازم» همان کارلازم روزانه کارگران است:

 " به صورت شفاف به شما بگويم، که منظور من از بيان «کار اجتماعا" لازم» همان کارلازم روزانه کارگران است که ميانگين آن گرفته ميشود و قيمت تمام شده کالا (V+C(براي سرمايهداردر پي دارد"

همانطوریکه خودتان بهتر می دانید بخش لازم فقط نیمی از کار روزانه کارگران را تشکیل می دهد چگونه شما می توانید با نیمی از کار روزانه کارگران محاسبه درستی برای کار اجتماعا لازم انجام دهید؟ تقسیم کار روزانه به بخش لازم و بخش اضافی تنها برای توضیح این مسئله است که کارگران دستمزدی که دریافت می کنند را با نیمی از کار روزانه به سرمایه دار عودت می دهند آما بنا به قرارداد فی مابین سرمایه دار و کارگر آن پول را برای دو برابر آن زمان با کارگر قرارداد بسته است، آما برای محاسبه کار اجتماعا لازم ما احتیاج به کل کار روزانه که دوبرابر کار لازم روزانه است(کار لازم+کار اضافی) و سرمایه نیاز داریم، وگرنه تنها با محاسبه بخش لازم شما کالا را به ارزش نیمش محاسبه کرده اید چون عملا کارگران تمام "کار روزانه" را کار کرده اند و نیروی کار خود را به کالا ساخته شده تبدیل نموده اند.

البته نیازی به بازگویی دوباره پاسخ به سوال دیگرتان نیست که پرسیده اید که محاسبه کار اجتماعا لازم را چگونه انجام می دهیم، که همین بالا به آن پرداختیم. البته سوال مشخص شما " کدام کار؟ کار لازم يا کاراضافي؟ لطفا" به صورت شفاف مشخص کنيد، کدام کار منظورتان است؟" جواب اینست که در محاسبه کار اجتماعا لازم از تمام کار روزانه که تلفیقی از سرمایه بکار رفته مزد کارگران و ارزش اضافی تولید شده می باشد استفاده می شود آما همانطوریکه در نوشته قبلی گفتم این تولیدی مشخص در تقابل با رقبای دیگر به یک میانگین می رسند که مشخص کننده مقدار ارزش همگانی و یکسان این کالای مشابه می باشد و این پروسه برای همه کالاهای دیگر اعمال می شود و همه به ارزش نهادینه شده در کالای خود بر حسب زمان کار مجرد وانعقاد یافته در کالای خود دست می یابند.

همینجا در دنباله بحث بد نیست به کار مجرد چیست بپردازیم همانطوریکه در نوشته قبلی تلاش کردم بگویم اینستکه در تجرید وقتی انتزاعی از انواع درختان میوه می کنیم به مفهوم درخت مجرد می رسیم. در مورد کارهای متفاوت و تجرید آنها، همه کار های متفاوت چه کار لوله کشی چه کار پالایشگاه نفت و چه کار تولیدی کنسروهای غذایی چه کار برق یا نجاری و یا نساجی و کامپیوتر و ماشین و غیره وقتی انتزاعی از آنها می کنیم قصدمان اینست به کار مجرد برسیم. آما از یاد نبریم تجرید این کار مجرد می بایست خود بر عاملی مشترک در همه این کارها استوار باشد اینجا ما آن چیز مشترک را در این تجرید کار بر زمان صرف شده در هر کار مشخص که با کار اجتماعا لازم برآورد واقعی شان سنجیده شده را بدست آورده ایم که در مبادله دیگر نه تفاوت ها ی فی مابین شغلی و نه ارزش مصرفیشان مطرح می باشند تنها ارزش و یا قیمت کالا که بر حسب زمان صرف شده تعیین گشته اند وجه مشترک همگانی ست، که مورد نظر ماست. در تجرید همانطوریکه می بینیم می بایست هدفی را مد نظر داشت وگرنه تجرید بدون هدف تجریدی توخالی ست. در بحثی که مارکس در تجرید کار و یا کار مجرد انجام داده است با هدف یافتن وجه مشترک همه کار های متفاوت در مبادله برابر آنهاست که او مهیار درست را پیشاپیش زمان کار مجرد و یکسان قرار داده است و به بیانی بر نظریه ارزش استوار است.

شما از اینکه در نوشته قبلی نوشتم در انتزاع برای رسیدن به وجه مشترک، ارزش مصرفی و انواع کارهای متفاوت به عنوان مشاغل نقشی در تعیین ارزش یا قیمت بازی نمی کنند زیرا در انتزاع مشخص، قصد، کنار گذاشتن چیزهای ست که در این انتزاع نقشی بازی نمی کنند ایراد گرفته اید گفتید نه ارزش مصرفی به کناری نمی رود و یا در مورد مبادله ارزش برابرها، مسئله تجرید کار اینجا یافتن آن وجه مشترک برای تعیین ارزش این کالاهای متفاوت با معیاری یکسان می باشد، که اینجا به معیار چند ساعت نیروی کار مجرد صرف شده برای هر کالایی مارکس به این تجرید نگریسته و گرنه اگر تجرید قصدش رسیدن به مصرف بود می بینیم که به سرانجام مطلوبی این تجرید نمی رسید زیرا به موارد مصرف متفاوت مابین کالا ها و یا در مورد مبادله برابرها استنادات به مارکس در بالا ارائه شده است.

حسین جوینده

18 نوامبر 2023- 27 آبان 1402

قصدم این بود مطالب جمع آوری شده را در بحثم بگنجانم، آما بخاطر کار و وقت بیشتر از آن صرف نظر کردم. آما به نظرم نقل قولهای مناسبی برای دسترسی دوستان بد ندانستم.

در حین این بحث کشت و کشتار مردم بی دفاع فلسطین خون در دلم یا بهتر ست بگویم دلهایمان کرده و نوعی احساس بدی داشتم که دوستان فکر نکنند ورود به بحثهای این چنینی ما را فارغ از غم و درد فاجعه ایی که بی رحمانه در حال وقوع است روحاٍ و رواناً دور می کند، باری این نوشته تنها مسکن و کمکی کرد که لحظه ایی از لحاظ روحی و روانی یک فرار از این اوضاع و احوال جنایتکارانه و فاجعه بار داشته باشم.

یاد داشتها:

بنابراین تا آنجا که به ارزش استفاده مربوط مى‌شود، کار جایگزین در کالا تنها از لحاظ کیفى مطرح است. اما تا آنجا که به ارزش مربوط مى‌شود، این کار، پس از تحویل شدن به کار انسانى محض [یا مجرد]، تنها از نظر کمى مطرح است. در مورد اول صحبت بر سر «چه» بودن و «چگونه» بودن کار است، و در مورد دوم بر سر «چقدر» بودن، یا چه مدت طول کشیدن آن. از آنجا که مقدار ارزش یک کالا نماینده چیزی جز کمیت کار متجسم در آن نیست***، نتیجه مى‌گیریم که تمامى کالاها، هرگاه به نسبت‌های معینى اختیار شوند، از ارزش مساوی برخوردارند***. <https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-2.htm>

یک مثال ساده هندسى موضوع را روشن مى‌کند. مى‌دانیم که برای تعیین و مقایسه مساحات چند ضلعى‌های نامنتظم باید آنها را به تعدادی مثلث تقسیم کرد. اما مساحت مثلث سپس به عبارتى تبدیل و تحویل مى‌شود که دیگر هیچ ربطى به هیئت ظاهری خود آن ندارد: قاعده ضرب‌ در نصف ارتفاع**. *بر همین قیاس، ارزش مبادلۀ‌ کالاها را نیز باید بتوان به عنصری مشترک، که کالاهای مختلف صرفا نماینده مقدار کمتر یا بیشتری از آنند، تحویل کرد.***

این عنصر مشترک [یا وجه اشتراک] نمى‌تواند یکى از خواص هندسى، فیزیکى، شیمیائى، و یا از دیگر خواص طبیعى کالاها باشد. این گونه خواص تنها تا آنجا مطرحند که کالاها را مبدل به اشیای مفید، مبدل به ارزش‌استفاده‌، *مى‌کنند****. اما واضح است که خصلت مشخصه رابطۀ مبادله‌ای کالاها دقیقا منتزع بودنش از ارزش استفادۀ کالاهاست.*** بعبارت دیگر در رابطۀ مبادله ارزش‌استفاده‌ها همه هم‌ارزند، تنها به این شرط که از هر یک به مقدار مقتضى اختیار شود؛ یا بقول آشنای دیرینه‌مان باربون: «ارزش که یکى شد اجناس را بر یکدگر برتری نیست. میان چیزهائى که از ارزش مساوی برخوردارند تفاوت یا تمایزی وجود ندارد … صد پوند استرلینگ سرب یا آهن همانقدر ارزش دارد که صد پوند استرلینگ طلا یا نقره».۸ <https://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-2.htm>

پول ضرورتا از بطن پروسه مبادله، که در آن ***محصولات مختلف کار عملا [بمنزله ارزش] یکسان قرار می‌گیرند*** و از این طریق عملا تبدیل به کالا مى‌‌‌‌‌شوند، سر بر می‌آورد. *فصل دوم مبادله – پروسه مبادله*

 نسبت کمّى مبادله‌پذیری آنها در ابتدا بنحو کاملا تصادفى تعیین مى‌شود. [زیرا در این مرحله] آنچه آنها را قابل مبادله مى‌‌سازد خواست و اراده متقابل صاحبان‌شان به انتقال آنهاست. اما با گذشت زمان نیاز به اشیای مفید دیگران بصورت نیاز تثبیت شده‌ای درمی‌آید. و مبادله، بر اثر تکرار مداوم، پروسه اجتماعى متعارفى مى‌‌‌گردد. بدین ترتیب رفته رفته لااقل بخشى از محصولات باید عامدانه بمنظور مبادله تولید شوند. از آن لحظه است که تمایز میان مفید بودن اشیا برای مصرف مستقیم و مفید بودن آنها برای مبادله تثبیت مى‌شود، و ارزش استفاده‌ای آنها از ارزش مبادله‌ای‌شان متمایز مى‌گردد. از سوی دیگر، نسبت کمى مبادله‌پذیری آنها به تولیدشان بستگى پیدا می‌کند. و مقادیر ارزش‌های آنها بر اثر [تجربه و] عادت تثبیت مى‌شوند. *فصل دوم مبادله –پروسه مبادله*

***تنها ماده‌ای مى‌تواند شکل ظهور صالحی برای ارزش یعنى تجسم مادی کار انسانی مجرد و لذا یکسان باشد که هر مقدار نمونه‌ای از آن از کیفیتى یکدست و یکسان با نمونه‌ای دیگر برخوردار باشد.*** از سوی دیگر، از آنجا که تفاوت میان مقادیر ارزش تفاوتى صرفا کمى است، پول- کالا [یا کالای پولی] نیز باید قابلیت تفکیک صرفا کمى داشته باشد، و لذا باید بدلخواه قابل تقسیم و نیز اجزائش دوباره قابل بر هم نهادن باشند. این خواص را طلا و نقره بطور طبیعى دارا هستند. . *فصل دوم مبادله –پروسه مبادله*

بنابراین اگر در مورد ارزش استفادۀ کالاهای مورد مبادله شاید بتوان گفت که خریدار و فروشنده هر دو نفع مى‌برند، در مورد ارزش مبادلۀ آنها  چنین چیزی نمى‌توان گفت، بلکه باید گفت «آنجا که پای تساوی در میان است نفعى در کار نیست».۵  درست است، کالاها مى‌توانند به قیمت‌هائى که بر ارزش‌هایشان منطبق نیستند فروخته شوند، اما این عدم انطباق را باید زیر پا گذاشته شدن قوانین حاکم بر مبادله کالاها دید***.۶ مبادله کالاها در حالت ناب آن عبارت از مبادله ارزش‌های برابر است***، و لذا شیوه‌ای برای افزایش ارزش نیست.۷

<https://www.kapitalfarsi.com/f05/f05.htm>

اگر آنچه مبادله مى‌شود عبارت از کالاهای، یا کالاها و پولِ، ***دارای ارزش مبادلۀ برابرند، و در نتیجه ارزش‌های برابر*** هستند که با یکدیگر مبادله مى‌شوند، روشن است که هیچکس ارزشى بیش از آنچه در گردش انداخته از آن بیرون نمى‌کشد. ***در حوزه گردش ارزش اضافه‌ای ایجاد نمى‌شود.*** وقوع پروسه گردش در شکل ناب آن مستلزم مبادله ارزش‌های برابر است. اما در عالم واقع پروسه‌ها بشکل ناب‌ خود وقوع نمی‌یابند. پس حال فرض کنیم ارزش‌های نابرابر با یکدیگر مبادله شوند. <https://www.kapitalfarsi.com/f05/f05.htm>

***تبدیل شدن پول به سرمایه را باید براساس قوانین ذاتى و درونى مبادله کالاها توضیح داد، بنا را هم باید بر مبادله ارزش‌های برابر گذاشت***.۲۴ صاحب پول، که هنوز سرمایه‌داری است بشکل کرم، باید کالاهایش را مطابق ارزش آنها بخرد، مطابق ارزش آنها بفروشد، و با اینهمه در انتهای پروسه پول بیشتری از آنچه در ابتدا در گردش انداخته است از آن بیرون بکشد. خروجش از پیله و ظهورش بشکل پروانه [ی صاحب سرمایه] باید، و در عین حال نباید، در حوزه گردش رخ دهد. مفروضات مساله اینهاست. حالاینجا رودِس، اینجا بپر! <https://www.kapitalfarsi.com/f05/f05.htm>

میدانیم پول به عنوان معادل عام به وساطت پول

https://www.kapitalfarsi.com/f03/f03-1.htm

برای سهولت کار من در سراسر این کتاب طلا را پول - کالا [یا کالای پولی] مى‌گیرم.

اولین کار اصلی‌ پول اینست که چیزی، ماده‌ای، در اختیار کالاها قرار ‌‌دهد تا ارزش‌هایشان را بر حسب آن بیان کنند، بعبارت دیگر از طریق آن به ارزش‌هایشان بصورت مقادیر متجانس، یعنی کیفا یکسان و کماً قابل مقایسه، نمود ببخشند. پول بدین ترتیب کار میزان عام ارزش را انجام مى‌دهد. و طلا، این کالا‌‌- معادل خاص، به صرف انجام همین کار پول مى‌شود.

این پول نیست که کالاها را متجانس مى‌کند. کاملا برعکس، چون کالاها بمنزله ارزش کار انسانی مادیت یافته‌‌ و لذا ذاتا متجانس‌اند، ارزش‌هایشان مى‌توانند مشترکا بر حسب کالای واحد خاصى سنجیده شوند. و آن کالا نیز مى‌تواند تبدیل به میزان سنجش مشترک ارزش‌های آنها، یعنی پول، شود. پول بمنزله میزان ارزش شکلی است که آن میزان ارزش موجود در ذات کالاها، یعنى مدت کار، الزاما باید در آن ظاهر ‌شود.

اصل آنکه، شکل قیمتی کالاها هم متضمن قابلیت مبادله آنها با پول است و هم متضمن ضرورت انجام این مبادلات. از سوی دیگر، طلا تنها به این علت می‌تواند کار میزان تصوری ارزش را انجام ‌دهد که خود را پیش‌تر، در پروسه مبادله، بمنزله پول‌-‌ کالا تثبیت کرده است. در پس پردۀ میزان تصوری ارزش سایه پول نقد مادی[8](https://www.kapitalfarsi.com/f03/f03-1.htm%22%20%5Cl%20%22_ftn8) پیداست.

حال بیائید در معیت صاحب‌کالائى، مثلا دوست قدیمى‌مان بافنده کتان، رهسپار صحنه عمل یعنى بازار شویم. کالای او، ۲۰ متر کتان، قیمت معینى دارد؛ ۲ پوند. بافنده کالایش را با ۲ پوند مبادله مى‌کند و از آنجا که مردی است از مکتب فکری قدیم با ۲ پوندش انجیلى می‌خرد به قطع خانگى و به همین قیمت. کتان که برای او یک کالای صرف، یک محمل ارزش است، در مبادله با طلا، که صورت ارزشى آنست، از صورت اولیۀ کالائیِ خود خارج [یا برهنه] مى‌شود، و سپس در مبادله با کالای دیگری، انجیل، که قرار است بمنزله شیئى مفید به خانه بافنده وارد شود و نیازهای ارشادی اهل بیتش را برآورد، بار دیگر این صورت پولی را ترک مى‌گوید و انتقال مى‌یابد. پروسه مبادله بدین ترتیب از طریق دو دگردیسى متقابل و در عین حال مکمل به انجام می‌رسد: تغییر شکل کالا به پول، و تغییر شکل مجدد پول به کالا.۱۶ دو لحظۀ وجودی[4](https://www.kapitalfarsi.com/f03/f03-2.htm%22%20%5Cl%20%22_ftn4) این دگردیسى در آن واحد هم بده ‌بستان‌های متمایز بافنده‌اند (فروش، یا مبادله کالا با پول؛ و خرید، یا مبادله پول با کالا) و هم وحدت این دو بده ‌بستان: فروش بمنظور خرید.

ماحصل این بده ‌بستان از نظر بافنده اینست که بجای کتان اکنون انجیل را در دست دارد، بجای کالای اولیه‌اش اکنون صاحب‌کالائى با همان ارزش اما فایدۀ متفاوت است. بافنده سایر وسایل زندگی و  وسایل تولید خود را نیز به شیوه‌ای نظیر این بدست می‌آورد. از نظر بافنده این پروسه در کل کاری بیش از مبادله محصول کار او با محصول کار دیگری، بعبارت دیگر کاری بیش از مبادله محصولات، انجام نداده است. <https://www.kapitalfarsi.com/f03/f03-2.htm>

گردش کالاها نقطه آغاز حیات سرمایه است. تولید کالاها و گردش کالاها در شکل تکامل ‌یافته‌اش، یعنی تجارت، زمینه‌های تاریخى ظهور سرمایه را تشکیل می‌د‌هند. تاریخ حیات سرمایه در عصر جدید با شکل‌‌گیری تجارت جهانى و بازار‌ جهانى در قرن شانزدهم آغاز می‌شود.

اگر محتوای مادی پروسه گردش کالاها که همان مبادله شدن ارزش‌استفاده‌های متفاوت است را کنار بگذاریم و صرفا اشکال اقتصادی حاصل از این پروسه را در نظر بگیریم خواهیم دید که محصول نهائی آن پول است. این محصول نهائی گردش کالاها اولین شکل ظهور سرمایه است.

از نظر تاریخى، سرمایه در همه جا بدوا بشکل پول و در مقابل مالکیت ارضى ظاهر مى‌شود؛ بشکل ثروت پولى، سرمایه تجاری و سرمایه ربائى.۱ مع‌الوصف تشخیص اینکه پول اولین شکل ظهور سرمایه است نیازی به مرور مبادی تاریخى سرمایه ندارد. این نمایش هر روز جلوی چشم ما تکرار مى‌شود. حتى امروز هم هر سرمایه جدید در وهله اول بصورت پول قدم در صحنه یعنى بازار (چه بازار کالا، چه بازار کار و چه بازار پول) مى‌گذارد، و این پول باید پروسه‌های معینى را از سر بگذراند تا تبدیل به سرمایه شود. <https://www.kapitalfarsi.com/f04/f04.htm>